

کامران علی پناهی

مهرماه 1394

نارسیسیسم در رابطه زن و مرد نقد ژیل دلوز بر «ونوس خزپوش» اثر لئوپولد فون زاخر-مازوخ

# سادیسم، مازوخیسم و نارسیسیسم

کامران علی پناهی

رمان «ونوس خز پوش»[[1]](#footnote-1) اثر لئوپولد فن زاخر-مازوخ دریچه ای می باشد برای جستجوی نارسیسیسم، مازوخیسم و باز بینی نظریه ارتباطی نارسیسیسم دکتر مانفردو تیچر از زاویه ای دیگر متمرکز بر زندگی زناشویی. در این متن سعی بر این است که به صورت فشرده ابتدا به اثر ژیل دلوز که نقد بر نظریه مازوخیسم در آثار فروید است بپردازیم. سپس دو متن قرارداد رابطه سادومازوخیستی بین زن و شوهر را که مابین زاخر-مازوخ (که واژه مازوخیسم به او اشاره می کند) و همسرش منعقد شده و مورد تحلیل ژیل دلوز قرار گرفته است را عینا می بینیم تا در گفتگو با دکتر تیچر اهمیت نظریه ارتباطی نارسیسیسم و رقابت نارسیسیستی وی را از زاویه رابطه سادومازوخیستی زن و مرد گویا شویم.

ژیل دلوز[[2]](#footnote-2) فیلسوف فرانسوی، و از بزرگترین فلاسفه قرن بیستم، اثرمعروف دو جلدی با همکاری فلیکس گواتاری[[3]](#footnote-3)، روانکاو و فیلسوف که توسط لکان روانکاوی شده بود، نوشت: *سرمایه داری و اسکیزوفرنی[[4]](#footnote-4) : پاد-ادیپ* (1972) و *هزار فلات* (1980)، و از این طریق جنبش های جدیدی در روانکاوی به وجود آورد.

دلوز موضوع جالبی را درباره واژه های مورد استفاده در پزشکی مطرح می کند. نام بسیاری از بیماریها به اسم پزشکی که سندرم یا مجموعه علایم خاصی را در کنار هم قرار داد می باشند: پارکینسون، آلزایمر، داون، گریوز، گیلن-باره، کروتسفلد-ژاکوب، فورنیه، دژرین، غیره. ولی واژه های «نارسیسیسم» از یک سو و «سادیسم»، «مازوخیسم» از سوی دیگر نشانگر نام پزشکی که علایم یک بیماری را طبقه بندی کرده باشد نیست بلکه نام فرد خاصی است که تصور می شود این بیماری ها را داشته است. این در مورد نارسیس نام یک شخصیت اسطوره ای در یونان است. در مورد مارکی دو ساد نامگذاری سادیسم دهه ها پس از مرگش صورت گرفت؛ ولی در مورد مازوخ موضوع از بقیه متفاوت است. نامگذاری مازوخیزم موقعی صورت گرفت که مازوخ زنده بوده، در اوج فعالیت ادبی بود و به این ترتیب از اوج معروفیت به پایین سقوط کرد.

دلوز در آثار فروید دو برداشت متوالی از سادومازوخیسم را متمایز می کند: (1) یکی مرتبط با دوگانگی رانه جنسی-غرایز من، و (2) دیگری مرتبط با دوگانگی بین رانه زندگی[[5]](#footnote-5) - مرگ[[6]](#footnote-6). دلوز می پرسد تا چه حد این دو برداشت از هم متمایز هستند؟ تا چه حد فرضیه دوگانگی غرایز در فروید در این تغییر، اثری محدود کننده دارد؟

## نظریه اولیه رانه ها

* از **دیدگاه اول**، این جور تعبیر می شود که مازوخیسم مشتق از سادیسم است؛ یعنی مازوخیسم یک نوع سادیسم می باشد که به سمت «من» (ایگو) تغییر جهت داده است. هر غریزه ای جنبه های پرخاشگرانه دارد تا بتواند به هدف برسد یعنی ابژه را جستجو کند. منشا سادیسم همان پرخاشگری[[7]](#footnote-7) درون رانه های جنسی است ولی در مسیر تکاملی می تواند به سمت خود «من» تغییر جهت دهد. دو عامل سبب می شوند که این اتفاق بیافتد: پرخاشگری به پدر و مادر، به سمت خود «من» تغییر جهت می دهد و می تواند: (1) یا به دلیل شکل گیری «ابر-من» (سوپر ایگو) و ایجاد احساس گناه باشد (عقده ادیپ)، (2) یا به علت دلهره و اضطراب به خاطر ترس از دست دادن عشق (کشمکش پیش-ادیپی). با این حال نقش پدر و مادر در هر دو این دلایل نا برابر است و از دید دلوز در هر صورت مساله مجازات و کیفر به پدر وابسته است.
* از **دیدگاه دوم**، که از نظر دلوز اجتناب ناپذیر است، مازوخیسم تنها یک سادیسم که به سوی «من» تغییر جهت داده باشد نیست. از دلایلی که برای توجیه آن نام می برد:

**1-** **«جنس زدایی»**[[8]](#footnote-8) **پرخاشگری لیبیدویی**. یعنی هدف های واقعاً جنسی رها شده اند. برداشت دلوز از آثار فروید، این است که شکل گیری ابر-من و وجدان، که سبب پیروزی بر ادیپ می شود، نوعی جنس زدایی عقده ادیپ را در بر دارد. می توانیم در این راستا نوعی سادیسم که به سمت «من» تغییر جهت داده باشد را متصور شویم ولی در این صورت، «ابر-من» به شکلی سادیستی در حال زور گویی بر «من» است؛ این به معنی «مازوخیسم من» نیست چون مازوخیسم من نیاز به فعال یا باز فعال شدن ادیپ دارد و ممکن نیست که مازوخیسم بدون جنسی سازی (یا دوباره-جنسی-سازی[[9]](#footnote-9)) وجدان وجود داشته باشد. به این ترتیب با برداشت دلوز از فروید، مازوخیسم به معنی «احساس گناه» نیست بلکه به معنی «علاقه به مجازات شدن» می باشد. مجازات برای برطرف کردن گناه و اضطراب همراه آن است که به این ترتیب راه را برای لذت جنسی باز می کند و وجدان را جنسی می کند. به عبارت ساده تر، می توان گفت که در این دیدگاه، مازوخیسم به معنی سادیسم تغییر جهت داده به سمت «من» نیست، بلکه جنسی سازی[[10]](#footnote-10) این سادیسم جهت داده شده به سمت من است.

**2- «جنسی سازی مازوخیستی» باید از «تحریک احساسات جنسی مازوخیستی»[[11]](#footnote-11) متمایز شود**. مجازات می تواند سبب رضایت یا برطرف کردن احساس گناه شود، در عین حال که می تواند فقط یک لذت مقدماتی اخلاقی برای آماده شدن برای لذت جنسی را ممکن سازد.

سوالی که دلوز مطرح می کند این است که چگونه لذت جنسی از درد فیزیکی مجازات ناشی می شود؟ یعنی مثل این است که بگوییم جنسی سازی هیچ وقت بدون شهوت و احساسات جنسی مازوخیستی ممکن نمی شود. سوال قبلی را می توان این طور مطرح کرد: چه پایه ی مادی برای ارتباط بین درد و لذت جنسی وجود دارد؟ فروید از فرضیه «هم-تحریکی لیبیدویی»[[12]](#footnote-12) نام می برد که در آن رسیدن به آستانه تحریک از نظر کمی برای رسیدن به تحریک احساسات جنسی ضروری می باشد. این توجیه کننده آن خواهد بود که فروید در اولین دیدگاهش درباره مازوخیسم نه تنها مازوخیسم را سادیسم تغییر جهت داده شده به «من» می بیند، بلکه سادیسم را هم مازوخیسم فرافکنی شده می داند. به عبارت دیگر فرد سایدیست برای اینکه از ایجاد درد در دیگری لذت ببرد باید آن لذت از درد را در ارتباط بین درد-لذت در تجربه زندگی خود در گذشته زندگی کرده باشد. با این حال فروید سادیسم را اولیه تر از مازوخیسم می داند: (1) سادیسم مملو از پرخاشگری، (2) تغییر جهت این سادیسم به سمت «من»، (3) تجربه مازوخیستی، (4) یک سادیسم پوچ گرا و نیهیلیستی

**3- تغییر جهت به سمت من، وضعیتی را شبیه روانرنجوری وسواسی[[13]](#footnote-13) در بر دارد «من خودم را مجازات می کنم».** مشکلی که پیش می آید این است که مازوخیسم باید حالت منفعل داشته باشد: من را مجازات می کنند، من را کتک می زنند، ... به این ترتیب باید فرا فکنی مازوخیستی به معنی واقعی کلمه وجود داشته باشد که در آن «دیگری» (شخصی در دنیای خارج) باید نقش سوژه را به عهده گیرد. این سومین دلیل که دلوز به آن اشاره می کند از دلیل اول یعنی اینکه دوباره-جنسی-سازی از فرافکنی جدایی ناپذیر است. در حالی که ابر-من سادیستی جنس زدایی شده است.

مازوخیست با مادر همانند سازی می کند تا ابژه جنسی پدر شود و مجازات گناهی که در برابر پدر انجام می دهد. ولی «مجازات-دیدن» و کتک خوردن مثل سحر اخته شدن است و جایگزینی پس رفتی برای «محبوب بودن» می باشد. در عین حال، برای سرکوب یا واپس زنی انتخاب هم جنس گرایانه، مادر نقش فرد مجازات کننده را به خود می گیرد: «من نیستم مادرم هست که می خواهد پدرم را اخته کند». در اینصورت یا با این مادر بد فرا فکنی شده همانند سازی می کند و به این ترتیب آلت جنسی مردانه را به دست می آورد (مازوخیسم انحراف جنسی)، یا بر عکس، این همانند سازی را تا حد زیادی رها می کند اگرچه فرا فکنی را ادامه می دهد و خودش را قربانی (مازوخیسم اخلاقی) قرار می دهد: «پدر اخته شده نیست بلکه من اخته شده هستم».

به این ترتیب دلوز معتقد است که سادیسیم تغییر جهت داده شده به سمت «من» برای توجیه مازوخیسم ناکافی است و نیازمند حداقل سه اتفاق دیگر هم می باشد: (1) سادیسم دوباره-جنسی-سازی شده، (2) دوباره-جنسی-سازی شده با پایه جدید شهوانی و لذت جنسی، (3) یک سادیسم فرا فکنی شده. فروید درباره مازوخیسم معتقد بود که: یک جنبه شهوانی پایه ای دارد، یک جنبه منفعل (دشوار بتوان آن را توجیه کرد)، هم یک فرافکنی بر یک زن و هم یک همانند سازی با او، و نهایتا یک جنبه اخلاقی یا احساس گناه که روند دوباره-جنسی-سازی بر آن سوار می شود.

رایک معتقد بود که پایه ی مازوخیسم پنداره (فانتزی) آن است و مازوخیسم محدود کننده سادیسم خود شخص است یعنی شخص مازوخیست با عمل مازوخیسمی، سادیسم خودش را کنار می گذارد و حتی آن را در فانتازم خودش خنثی نموده است. عمل را با رویا جایگزین کرده است. معتقد است که نمی توان آن مازوخیسم را سادیسم دانست چون هدفش مهار سادیسم است. مشکلی که دلوز مطرح می کند این است که چگونه یک سوژه همزمان می تواند در مسایل جنسی سادیست و مازوخیست حضور داشته باشد در حالی که از نظر فرا روانشناسی هر کدام به معنی جنس-زدایی دیگری هست.

دلوز در نقد خود بر مازوخیسم در آثار فروید، نقاط ضعفی می یابد. مثلا اینکه در مازوخیسم، «مادر بد» یک پدیده حاشیه ای است و مرکزیت با «مادر خوب» است. یعنی مادر خوب حاوی نرگی است، کتک می زند، تحقیر می کند و حتی هرزگی می کند. در حالی که مادر بد در صحنه باعث فعال شدن ارتباط با پدر و تبدیل سادیسم به مازوخیسم می شود. مثال دیگر دلوز درباره احساس گناه است که نقش بسیار مهمی در مازوخیسم ایفا می کند ولی باز حاشیه ای می باشد مثل نوعی شوخی با یک گناه بخت آزمایی شده؛ یعنی گناهی که به خود کودک اختصاص ندارد بلکه از پدر می آید و از شباهت پدر با کودک. این یعنی پدر را از دید نمادین حذف شده می بیند.

دلوز معتقد است که مازوخیسم نمی تواند فقط شهوانی یا احساسی (درد-لذت) یا اخلاقی (گناه-مجازات) باشد: فرد مازوخیست رسمی و دراماتیک است: یک گذشته زندگی به خصوص دارد و در شکل رسمی ترکیبی از درد و لذت هم برایش مشخص شده است.

## نظریه دوم رانه ها

اگرچه اروس و تاناتوس (رانه زندگی و غریزه مرگ) به صورت مستقل نیستند، غریزه مرگ دو شکل به خود می گیرد در جهت گیری به خارج (سادیسم) یا داخل (مازوخیسم) به کمک جهتی که اروس یا رانه زندگی به آن نشان می دهد. به این ترتیب یک مازوخیسم اولیه خواهیم داشت که از سادیسم ناشی نمی شود.

در بررسی مازوخیسم از نظریه دوم رانه ها و غرایز، دلوز مشکلات را بیشتر و پیچیده تر می بیند. دیگر نه فقط دوباره-جنسی-سازی مطرح می شود بلکه اصلا سادیسم و مازوخیسم دو پدیده متفاوت می شوند. جنس زدایی و خنثی سازی لیبیدویی که نمی تواند تغییر یک انرژی به انرژی دیگر باشد ولی با در خدمت تاناتوس قرار گرفتن عمل می کند. فروید از مفهوم سم زدایی[[14]](#footnote-14) استفاده می کند که دو جنبه روانی را در بر می گیرد: نارسیسیسم و شکل گیری ابر-من

## دو قرارداد از لئوپولد فون زاخر-مازوخ

**1- قرارداد بین خانم فانی فون پیستور و لئوپولد فون زاخر-مازوخ**

به نام خدا، آقای لئوپولد فون زاخر-مازوخ متعهد می شود که برای انجام تمام خواسته های خانم [فانی] فون پیستور به بردگی او برای یک دوره شش ماهه در آید.

خانم فون پیستور نباید چیزی را از او [لئوپولد فون زاخر-مازوخ] تقاضا کند که بی احترامی (به عنوان یک مرد و یا به عنوان یک شهروند) به حساب آید. علاوه بر این، او [خانم فون پیستور] باید به او [لئوپولد فون زاخر-مازوخ] برای کار شخصی شش ساعت در روز اجازه دهد و هرگز به نامه ها و نوشته های او نگاه نکند. در صورت وقوع هر گونه تخطی از قانون و یا سهل انگاری و یا خیانت به مقام معظم، سرکار خانم معشوقه (فانی فون پیستور) ممکن است به هر نحو که خوشش بیاید برده خود (لئوپولد فون زاخر-مازوخ) را مجازات کند. در کوتاه مدت، سوژه باید از ارباب خود با خضوع کامل اطاعت کرده و باید هر گونه خیرخواهی او را به عنوان یک هدیه گرانبها پذیرا شود. او [لئوپولد فون زاخر-مازوخ] نباید ادعای عشق به او [خانم فون پیستور] بکند و حقی درباره عاشق بودن داشته باشد. در عوض او [خانم فون پیستور] متعهد به پوشیدن لباس خز تا جایی که امکان پذیر باشد، به خصوص زمانی که رفتاری ظالمانه دارد، می شود.

در پایان شش ماه، این دوره از بردگی باید توسط هر دو طرف به عنوان اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده است در نظر گرفته شده، و آنها نباید اشاره جدی به آن بکنند. هر آنچه که اتفاق افتاده است باید به فراموشی سپرده شود، و رابطه عاشقانه قبلی دوباره بازسازی شود.

این شش ماه لزومی ندارد که متوالی اجرا شود: وقفه شروع و پایان دادن [قرارداد] آنها منوط به هوی و هوس سرکار خانم است.

ما امضا کنند گان این قرارداد را تایید می کنیم:

فانی فن پیستور باگانف

لئوپولد فون زاخر-مازوخ

در هشتم دسامبر 1869 به اجرا در آمد

**2- قرارداد بین واندا و زاخر-مازوخ**

برده من،

شرایطی که تحت آن من [واندا] شما [لئوپولد فون زاخر-مازوخ] را به عنوان برده خودم می پذیرم و شما را در کنار خودم تحمل می کنم، به شرح زیر است:

شما باید هویت خود را به طور کامل نفی کنید.

شما باید کاملا تحت اراده من باشید.

در دست من شما یک ابزار کور هستید که تمام دستورات من را بدون بحث اجرا می کنید. هر گاه شما فراموش کنید که برده من هستید و هر گاه از من به طور ضمنی در تمام امور اطاعت نکنید، من از حق مجازات و تصحیح شما آن طور که خوشم بیاید، بدون اجازه اعتراض شما، برخوردار هستم.

هر چیز خوشایند و لذت بخشی که من به شما اعطا کنم لطفی از طرف من خواهد بود که شما باید با قدردانی به آن اذعان داشته باشید. من همیشه بدون اشتباه با شما رفتار می کنم در حالی که هیچ اجباری هم به انجام این کار ندارم.

شما باید نه یک پسر و نه یک برادر و نه یک دوست باشید. شما نباید بیشتر از برده من، حقیری در گرد و غبار باشید.

بدن و همین طور روح شما باید به من تعلق داشته باشند، شما باید احساسات و عواطف خود را در بسط در دست قدرت من بگذارید، حتی اگر این کار باعث شود شما درد و رنج بزرگی احساس کنید.

من باید اجازه داشته باشم که بزرگترین ظلم و ستم را بر شما اعمال کنم، و اگر من باید عضوی از شما را قطع کنم، شما باید آن را بدون شکایت بپذیرید. شما باید برای من مانند یک برده کار کنید و اگر چه من ممکن است در لوکس غوطه بخورم شما در محرومیت خواهید بود و اگر پای شما را لگد کنم شما باید بر پایی که شما را لگد مال می کند بدون هیچ صدایی بوسه بزنید. من از این حق برخوردارم که شما را در هر زمان رها کنم اما شما اجازه ندارید تا من را بدون اراده من ترک کنید، و اگر شما فرار کنید، بدین ترتیب باید بدانید که من قدرت و حق این را دارم که شما را تا حد مرگ به وحشتناک ترین روش متصور شکنجه کنم.

شما هیچ چیز جز من ندارید؛ من برای شما همه چیز هستم، زندگی شما، آینده شما، خشنودی شما، ناخشنودی شما، عذاب و شادی شما.

شما باید همه چیز که من از شما می خواهم انجام دهید، چه خوب چه بد، و اگر من تقاضا کنم که شما مرتکب جنایتی مرتکب شوی شما باید به نوبه خود به اطاعت اراده من جانی شوید. احترام شما مثل خون شما و ذهن شما و توانایی کار کردن شما متعلق به من است.

هر وقت شما سلطه من را طاقت فرسا و زنجیر خود را بیش از حد سنگین می بینید، شما موظف به کشتن خودتان هستید و من هرگز شما را آزاد نخواهم کرد.

«من با احترام متعهد می شوم که برده ی خانم واندا فون دونایف شوم، دقیقا به صورتی که او می خواهد، و خودم را بدون مقاومت تسلیم هر آنچه او بر من تحمیل کند باشم».

دکتر لئوپولد فن زاخر-مازوخ

در مازوخیسم از طریق مثالهایی که در قرارداد های بین مازوخ و فانی، و مازوخ و واندا دیده می شوند، می توان گفت که فرد مازوخیست با سیستمی آموزشی سعی در به وجود آوردن یک فرد ظالم و زور گو می کند. این با سادیسم متفاوت است. دلوز اشاره می کند که فرد سادیست معمولا آگهی نمی کند، اطلاعات نمی دهد و آموزش هم نمی دهد. برعکس شخص سادیست علاقه به ایجاد یک سازمان یا نهاد دارد که بتواند در آن شکنجه بکند. مازوخیست علاقه به ایجاد قرارداد دارد تا به این ترتیب یک شخص زور گو و ظالم بیافریند چون به او احتیاج دارد.

در قرون وسطی در اروپا آنچه منحرف اخلاقی و شیطانی بود به دو دسته تقسیم می شد: یکی مالکیت نهادینه شده بود (به زور در کنترل داشتن دیگری همچون شیطان و زور گویی)، دیگری توسط معاهده اتحاد (قرارداد بستن با شیطان). از دیدگاه نظریه ارتباط با ابژه، قرار داد بستن با شیطان می تواند جنبه ادیپی یا پیش-ادیپی داشته باشد. در مورد پیش-ادیپی ابژه بد و ارتباط با ابژه بد بهتر از تنهایی و افسردگی است، یعنی بهتر از نبود هیچ ابژه یا نبود دیگری است: «خیلی تنها هستم، بهتر است دوست بد دزد داشته باشم که هیچ دوستی نداشته باشم و تنها باشم» یا «بهتر است مادری که من را آزار دهد که هیچ مادری نداشته باشم». این از دیدگاه مانفردو تیچر، روانکاو آرژانتینی، از طریق رقابت نارسیسیستی قابل توجیه است. یعنی از دیدگاه نظریه ارتباطی نارسیسیسم هر سوژه در ارتباط با ابژه بد اگر بتواند تنهایی سوژه را پر کند و به این ترتیب سوژه را به رسمیت بشناسد به آن رابطه تن در می دهد. به همین ترتیب، کنترل و تسلط بر ابژه هم می تواند ادیپی یا پیش-ادیپی باشد. در مورد پیش-ادیپی کنترل ابژه برای از دست ندادن ابژه از یک سو و ترس پارانوییک از این که ابژه بد کنترل نشده باعث نابودی ابژه خوب شود از سوی دیگر می باشد.

فرد مازوخیست همسر ظالم را برای خود می پرورد و می سازد؛ یا به قول ژیل دلوز با آموزش وی را ظالم تربیت می کند. اگر همسر وی روان رونجور (نوروتیک) باشد همسر دچار دلهره و اضطراب می شود و ممکن است قبول نکند. اگر منحرف باشد تبدیل به یک ظالم می شود. البته از دیدگاه مانفردو تیچر آنچه در این بین باعث ایجاد این رابطه می شود هسته سایکوتیک و درجه والایش نارسیسیسم در هر دو است. در هر شرایط ساختار روانی از نظر مانفردو تیچر اگر یک گروه یا خانواده یا دین یا ملیت هسته سایکوتیک همسر را فعال تر کند (رقابت نارسیسیستی گروهی و بیمار گونه به علت عضویت در یک ملت یا دین یا طبقه اجتماعی) می تواند او را به یک آدم ظالم تبدیل کند.

دلوز زبان افراد سادیست را زبان «هجوگرایانه»[[15]](#footnote-15) می داند که بسیار بدوی و خشن است. برعکس زبان افراد مازوخیست را «هجو شناسانه»[[16]](#footnote-16) می پندارد. زبان مازوخیستی شاعرانه و درپی معتقد کردن دیگری است. زبان سادیست بدوی تر است و به هیچ وجه در پی متقاعد کردن دیگری نیست بلکه مستقیما دستور می دهد و به هیچ وجه در پی گفتگو نیست.

## اتحاد نا خود اگاه، قرارداد نارسیسیستی و مازوخیسم

«قرارداد نارسیسیستی»[[17]](#footnote-17) (مفهومی که توسط پیرا کاستوریادیس اولانیه[[18]](#footnote-18)، روانکاو فرانسوی وارد روانکاوی شد) و «پیمان نارسیسیستی»[[19]](#footnote-19) (مفهومی که توسط رنه کائس[[20]](#footnote-20)، روانکاو فرانسوی وارد روانکاوی شد) اشاره به قرار داد یا پیمانی دارد که جنبه ای مازوخیستی از پیوند دو یا چند سوژه در آن لازم است. قرار داد نارسیسیستی بر پایه آنچه رنه کائس «اتحاد نا خودآگاه»[[21]](#footnote-21) می نامد شکل می گیرد.

اتحاد ناخودآگاهی که باعث قرار داد نارسیسیستی بین دو یا چند سوژه می شود، می تواند: فرا نسلی باشد، ضد شخصی که داخل گروه است شکل گیرد، ضد گروه دیگر شکل گیرد، هدفش خلاقیت و آفرینش چیزی تازه باشد، هدفش تخریب آنچه وجود دارد باشد، غیره. جنبه مازوخیستی پایه ای که قرار داد ناخود اگاه بر اساس آن شکل می گیرد دچار اختلال در درک زمان است (مازوخیسم نیاز به تغییر جهت سادیسم و جنسی شدن و غیره دارد) و به این دلیل انتظار موعود و آخر الزمان در آن قابل ذکر است. بر عکس جنبه سادیستی که کمتر به آینده وابسته است و می تواند در زمان حال بدون اختلال در درک زمان صورت گیرد.

اینجا سوالاتی که مطرح می شود در راستای مقایسه «نظریه ارتباطی نارسیسیسم» دکتر مانفردو تیچر و «نظریه اتحاد نا خودآگاه و پیمان نارسیسیستی» دکتر رنه کائس، به شرح زیر خواهند بود:

* آیا رقابت نارسیسیستی نیاز به اتحاد ناخود آگاه دارد؟
* آیا رقابت نارسیسیستی نیاز به پیمان نارسیسیستی دارد؟
* آیا رقابت نارسیسیستی، اتحاد نا خود آگاه و پیمان نارسیسیستی همزمان وجود دارند؟
* آیا پیمان نارسیسیستی بر پایه اتحاد نا خود آگاه هسته سایکوتیک بسته می شود؟
* آیا پیمان نارسیسیستی و رقابت نارسیسیستی به دلیل اینکه از هسته سایکوتیک می آیند قانون گریز و غیر نمادین هستند؟

برای پاسخ به این سوال ها ابتدا لازم است نظریه توپوگرافی سوم (فروید تنها دو نظریه توپوگرافی برای روانکاوی نوشت) را بشناسیم. برای آشنا شدن با نظریه توپو گرافی سوم فرا روانشناسی که دکتر رنه کائس ابداع کرده است و تلاش برای دادن جنبه ای فرا روانشناسانه بر نظریات پیچون-ریویر، دنباله رو های او مثل مانفردو تیچر و نظریات خودش می باشد باید به مسایل زیر توجه کنیم:

1- هر گروه جایگاه واقعیت روانی نا خود آگاه ی می باشد که مختص همان گروه هست. این منطبق با دیدگاه های فروید درباره روانشناسی توده ها نیز می باشد. این هیچ ربطی به مفهوم نا خود آگاه جمعی یونگ ندارد.

2- هر سوژه نا خود آگاه همزمان یک سوژه گروه هم هست. این دیدگاه در عین حال که ارتباط بین یک سوژه و ابژه برای نیاز های بیولوژیک و رانه ای را در نظر دارد معتقد است که هر سوژه درون روابط بین-سوژه ای قرار دارد.

3- هر گروه جایگاه سه فضای واقعیت روانی می باشد: (1) واقعیت روانی سوژه منفرد[[22]](#footnote-22)، (2) واقعیت روانی ارتباطات بین سوژه ای در گروه[[23]](#footnote-23) و (3) نهایتا واقعیت روانی کل گروه به صورت یک نهاد[[24]](#footnote-24)

4- در واقعیت روزمره زندگی بشر، این سه فضا یا جایگاه در هم تنیده شده اند و جدایی ناپذیر هستند یعنی به صورت کاملا مستقل وجود ندارند. به این دلیل مانفردو تیچر معتقد است که رقابت نارسیسیسمی یک نیاز بشر است و همیشه وجود دارد.

به این ترتیب در روانکاوی از دیدگاه روانشناسی اجتماعی، ویژگی های ذکر شده باید مورد تحلیل قرار گیرند. در این باره، نظریه ارتباطی نارسیسیسم دکتر مانفردو تیچر ابزاری برای تحلیل و بررسی جنبه های ذکر شده هم در روانکاوی فردی در رابطه بیمار-روانکاو و هم در مسایل خانواده، زوج، گروه و اجتماعی می باشد.

نظریه ارتباطی نارسیسیسم دکتر تیچر، رقابت نارسیسیستی بین افراد مختلف در خانواده و جامعه را اجتناب ناپذیر دانسته و یک کشمکش جهانشمول[[25]](#footnote-25) می داند که هیچ گاه بر طرف نمی شود اگرچه شدت و ضعف آن می تواند جنبه های منحرف یا والایش یافته پیدا کند. از این رو نظریه دکتر تیچر، رقابت نارسیسیستی را یک دیالکتیک که حل مشکل را در خود داشته باشد ندانسته بلکه یک ویژگی اجتناب ناپذیر بشر می داند. این یعنی رقابت نارسیسیستی هیچ گاه (مگر با مرگ) پایان نمی پذیرد و هر راه حلی برای پایان دادن کامل آن (به کمک دین، عضویت در گروه خاص، علم، عرفان، غیره که با مفهوم «انسان سالم و نمونه مطلق» سر و کار دارند) سرابی بیش نیست. این دیدگاه بسیار از نظر بالینی و اجتماعی مهم است. سادیسم و مازوخیسم دوجنبه این رقابت نارسیسیستی هستند.

در قرار داد هایی که بین زاخر-مازوخ و فانی از یک سو و واندا از سوی دیگر برقرار شد، می توانیم ببینیم که مثل هر پیمان و قرارداد نارسیسیستی که ریشه در اتحاد های نا خود آگاه دارد، یک قرار داد نارسیسیستی نوعی مکانیسم دفاعی موقت برای تلاش در محو رقابت نارسیسیستی می باشد ولی به علت ناکارآمد بودن این تلاش همان طور که طبق نظریه تیچر رقابت نارسیسیستی هیچگاه متوقف نمی شود، این قرارداد نارسیسیستی می تواند خود زمینه رقابت نارسیسیستی جدیدی باشد.

قرارداد نارسیسیستی در عین حال ابزاری می باشد برای تثبیت (یا ایجاد) یک هویت گروهی و فردی در یک گروه به خصوص که می تواند تنها از دو نفر (زن و شوهر) تشکیل شده باشد.

به این ترتیب از ترکیب نظریات دکتر مانفردو تیچر و دکتر رنه کائس به یک فرا روانشناسی توپوگرافی سوم و نظریه گسترده درباره نارسیسیسم، مازوخیسم و سادیسم می رسیم. یاد آوری می کنم که توپوگرافی اول مدل سه گانه نا خود آگاه، پیش-خود آگاه و خود آگاه فروید بود. در مدل توپوگرافی دوم مدل «آن» (اید)، «من» (ایگو) و «ابر من» (سوپر ایگو) به آن مدل اضافه شد.

در مدل «اتحاد های نا خود آگاه» از دید گاه دکتر رنه کائس، منظور از اتحاد های نا خود آگاه زمینه های ارتباط یک سوژه با سوژه دیگر می باشند. در این بین موارد زیر دیده می شوند: همانند سازی ها، ارتعاش فانتاسم، هم-بارگیری لیبیدویی، کلام، آرمانها و عقاید، غیره.

اتحاد های نا خود آگاه اجازه می دهند که دو یا چند نفر (زوج، خانواده، گروه) با هم مرتبط شوند و پیمان یا قرارداد بندند برای اینکه آن چیزی که در هر کدام از آنها می تواند فضای ذهنی درونی و گروهی را در خطر بیندازد سرکوب، واپس زنی، انکار، محو شده یا برعکس آشکار شود. هدف نهایی علاقه و تعهد دو طرف به یک قرارداد است.

رنه کائس چهار نوع اتحاد نا خود آگاه را تقسیم بندی می کند که زمینه ساز قرار داد و پیمان بین سوژه ها می شوند و از دید دکتر مانفردو تیچر مکانیسم دفاعی برای محدود کردن فعالیت هسته سایکوتیک در بشر در اتحاد های نا خود آگاه هیچ وقت به صورت کامل موفق نخواهد شد یعنی این جنبه ها همگی همیشه وجود دارند اگرچه شدت و ضعف آن بسته به گروه متفاوت است:

1- اتحاد های نا خود آگاه که تاثیر ساختاری بر سوژه می گذارند: آنچه فروید در *توتم و تابو* می گوید، پیمان با پدر یا پیمان بین برادر ها. اگر مثال قرار دادهای مازوخ را ببینیم اگرچه دسترسی به جزییات زندگی او نداریم ولی می دانیم که پدر او مامور پلیس بود. در هر صورت می توان تصور کرد که رابطه او با زندانیان در مسیر جنسی شدن و نهایتا شهوانی شدن رابطه سادیستی نوعی پیش زمینه اتحاد نا خود آگاه باشد.

2- اتحاد های نا خود آگاه که دفاعی هستند: «پیمان منفی» یعنی مجموعه ای از مکانیسم هایی که در یک قرارداد و پیمان فعال می شوند تا چیزی بدوی را سرکوب کرده، واپس زنی کنند و غیره. این اتحاد های نا خود آگاه با کمک همانند سازی ها و آرمان ها در شکل گیری قرار داد ها و پیمان های نارسیسیستی در روابط زن و شوهر، خانواده و گروه موثر هستند. هر کدام از افراد طرف قرار داد نارسیسیستی به نوعی مدافع آن می شوند تا چیزی نا خود آگاه را سرکوب نگه دارند یا طبق مکانیسم های دفاعی دیگر مثل شکاف، نفی یا حذف عمل کنند. در این میان ناحیه هایی از سکوت، راز و غیره تشکیل می شود یعنی چیز هایی که در مکانیسم دفاعی درون قرار داد نارسیسیستی دو طرف موظف می شوند درباره آن سکوت کنند.

در مثال قرار دادهای بین مازوخ و فانی و واندا به وضوح می توان دید چگونه مناطقی از قرار داد که درباره آن نباید سوال شود یا باید کنار گذاشته شود به صورت ضمنی داخل قرار داد یا پیمان نارسیسیستی می آید: عدم خواندن نامه ها و نوشته ها، عدم صحبت راجع به قرار داد پس از فسخ شدن مدت آن و غیره.

3- اتحاد های نا خود آگاه که منحرف و نا بهنجار هستند: این جنبه از اتحاد ها در مازوخیسم به صورت نا بهنجار به وفور دیده می شود. البته از دیدگاه تیچر، چگونگی رقابت نارسیسیستی و شرایط رقابت و گروه وابسته و اجتماع در هنجار و نا هنجاری آن موثر هستند ولی همیشه وجود دارند. یعنی آنچه شخص منحرف به عمل در می آورد در پنداره ی روان رنجور یا نوروتیک همیشه وجود دارد (نوروزیس وارونه انحراف جنسی است از دید فروید). در مثالی که اینجا به بحث گذاشتیم یعنی در قرار داد های مازوخ این جنبه ها آشکار تر و واضح تر هستند.

4- اتحاد های نا خود آگاه که تهاجمی هستند: این اتحاد ها برای شکل گیری یک گروه جهت حمله به دیگری یا دیگران خارج از گروه یا هم پیمان شدن با کسی داخل گروه ضد دیگری داخل گروه می باشند. هدف اصلی آنها حمله کردن است که در جهت به تحقق رساندن یک پروژه یا نشان دادن برتری می باشد.

## درد، لذت و نارسیسیسم

مساله درد و لذت از دید ژیل دلوز، و به نقل از نیچه، مساله ای روحانی و فراتر از درک روانشناسی است. فرد سادیست لذت را در درد کشیدن دیگری می بیند. فرد مازوخیست لذت را در درد کشیدن خودش جستجو می کند. از دید مانفردو تیچر هدف اصلی در هر دو، رقابت نارسیسیستی و برتری طلبی نارسیسیستی می باشد که طبق «اصل لذت» فروید عملی لذت بخش است. دلوز سه فرضیه مطرح می کند که فرضیه اولی را هنجار یا اخلاقی می داند و دو تای دیگر را ناهنجار یا منحرف:

1- درد کشیدن ما انسان ها باعث ایجاد لذت در خدایانی [فرشته یا شیطان] می شود که ما را تماشا می کنند و می پایند.

2- درد باعث ایجاد لذت در کسی می شود که آن را ایجاد کند (سادیسم).

3- درد باعث ایجاد لذت در کسی می شود که آن را احساس کند (مازوخیسم).

دلوز معتقد است که اولین فرضیه از میان این فرضیه ها از همه خیالی تر و سایکوتیک تر است. رابطه بین درد و سادیسم و تکرار، پیچیدگی خاصی به مفهوم درد می دهد. همان طور که قبلا عرض کردم، دیدگاه دلوز را با نظر خودم نزدیک می بینم که مازوخیسم نیاز به انتظار دارد تا بتواند از طریق تکرار چیزی را به نفع خود در انتظار آینده تمام کند یعنی نوعی مشکل با زمان در مازوخیسم وجود دارد. از طرف دیگر «درد» همیشه با روشی که بتواند آن را مجددا تکرار کرد (علت) ارزیابی می شود. اینجا تکرار به معنی تکرار لذت یا تکرار برای لذت نیست. تکرار به صورت مستقل در نوعی انتظار نا بهنجار آرمانی می شود. سرد بودن (از نظر احساسی) که ناشی از جنس-زدایی می باشد از ویژگیهای سادیست است که در پایان دوباره-جنسی-سازی می شود. این در شخصیت های داستانی مارکی دو ساد دیده می شوند. اینجا می توان سادیسم را هم نوعی مازوخیسم تغییر جهت داده دانست. یعنی مفهوم درد و لذت در سادیسم و مازوخیسم از دید دلوز به سردی احساس (جنس-زدایی و تکرار اتوماتیک) و انتظار بازیابی جنسی-کردن در آینده استوار است.

دلوز معتقد است که چه در سادیست و چه در مازوخیست ارتباط پیچیده ای بین درد و لذت وجود ندارد. پیچیدگی در جای دیگری می باشد: یکی در جنس-زدایی که سبب تثبیت پدیده «تکرار» به عنوان نقطه مقابل لذت می شود (تکرار اتوماتیک و بدون لذت) و یکی در دوباره-جنسی-سازی که باعث می شود اینطور تصور شود که لذت تکرار، ناشی از درد است.

تصور عام بر این است که سادیست فاقد ابر-من است در حالی که مازوخیست دارای یک ابر-من سادیست است. ژیل دلوز نظرش کاملا مخالف است. وی معتقد است که مازوخیست ابر-من ندارد و «من» قوی دارد در نتیجه یک ابر-من در دنیای خارج برای خودش جستجو می کند؛ در حالی که سادیست یک «ابر-من» سادیست و بسیار بزرگ دارد و «من» خود را خارج از آن می یابد و با ابر-من خودش همانند سازی می کند. به این ترتیب در مورد مازوخ، دلوز معتقد است که رساندن زن به مرحله آرمانی برای اینکه به یک ظالم تبدیل شود و شکنجه گر شود.

به زبان ساده تر در سادیست «من» برای شکنجه شدن به بیرون انداخته شده و قربانی سادیست «من» و «مادر» هستند یعنی «من» سادیست در دنیای خارج است و به این دلیل بی احساس است. سادیست ایجاد کننده شکنجه شونده و قربانی در دنیای خارج است. مازوخیست ایجاد کننده شکنجه گر و ظالم در دنیای خارج است. با این حال مازوخیسم نکته مقابل سادیسم نیست. یعنی با اینکه در سادیسم یک نفی «من» و خروج آن به دنیای بیرون وجود دارد، در مازوخیسم تخریب ابر-من به خاطر نفی فعال و ساده نیست بلکه مکانیسم انکار است و مثل موارد قرار داد های مازوخ، آن طور که مثلا در «ونوس خز پوش» دیده می شود، زن شکنجه گر فقط یک ابر-من بیرونی نیست بلکه این در ظاهر است بلکه در باطن یک ابژه شکنجه شده می شود.

## شوخی، مازوخیسم و نارسیسیسم

موقعی که «من» بر «ابر-من» برنده می شود از دید دلوز این را در شوخی می توان دید. مثال: «مازوخ می تواند به پدر یا مادر بگوید ببین هر چقدر شکنجه شوم فقط کاریکاتوری از زن هست که تو را نشان می دهد و در واقع تو را شکنجه می کند نه من را. من تو را انکار می کنم تا موقعی که تو خودت را انکار کنی». در این صورت «من» حتی با درد کشیدن برنده می شود. از نظر دلوز بر عکس فروید شوخی ناشی از ابر-من محکم نیست. جنبه های مازوخیسم انکار ابر-من را می رساند.

دلوز معتقد است که مازوخیست از انکار به تعلیق حرکت می کند یعنی اول از ابر-من خلاص می شود بعد در تعلیق، من آرمانی را بر تن می گیرد. انکار به مادر دهانی و حاوی نرگی بودن اشاره دارد. تعلیق نشان دهنده زاییده شدن یک «من» جدید یا ایجاد یک کیفیت جدید در «من» از طریق دوباره زنده کردن آرمان (ایده آل) در پی آن نرگی مادر. مکانیسم انکار ایجاد یک «آرمان من» از طریق اتکا به مادر مستقل و خالص، بدون ابر-من می باشد.

مازوخیسم در مازوخ داستان این که چگونه ابر-من تخریب شده است و توسط چه کسی این اتفاق افتاده است را در خود دارد. مساله انتظار مسیحایی[[26]](#footnote-26) و آخرالزمان در دیدگاه دلوز ریشه در نابودی ابر-من مازوخیست دارد که مرگ را تولد دوباره ولی این بار بدون ابر-من انتظار می کشد، مرد آرمانی که نیازی به تمایلات جنسی ندارد. با این حال در نارسیسیسم به عقیده دلوز این مرد آرمانی بدون تمایلات جنسی تا حدی دوباره-جنس-سازی می شود. به این ترتیب از دیدگاه دلوز بر می گردیم به مانفردو تیچر و اینکه رقابت نارسیسیستی اجتناب ناپذیر است و به رسمیت شناخته شدن توسط دیگری باعث جنسی-کردن عزت نفس می شود.

با خواندن نظریات دلوز، از طریق نظریه ارتباطی نارسیسیسم دکتر مانفردو تیچر می توانیم بگوییم که در مازوخیسم، انکار مادر و نابودی پدر دیده می شود. در صورتی که در سادیسم نفی (مکانیسم فکری) مادر و بزرگ کردن چهره پدر دیده می شود. در مازوخیسم نوعی جنبه ی گفتگو و اثبات وجود دارد در حالی که در سادیسم هیچ گفتگو و هیچ تلاشی برای اثبات وجود ندارد.

از نکات دیگری که جنبه اجتماعی و هنری را می رساند و در رقابت نارسیسیسم منحرف و والایش یافته به درجات دیده می شود تفاوت بین سادیسم و مازوخیسم در ارتباط با مفاهیم «زیبا شناسی» و «ضد-زیبا شناسی» از یک طرف و «اخلاق» از طرف دیگر است. از دید دلوز فرد سادیست با زیبایی میانه ای ندارد. بر عکس فرد مازوخیست به زیبایی علاقمند است. فرد سادیست همانند سازی می کند ولی فرد مازوخیست آرمان سازی می کند. سادیست علاقمند به تاسیس سازمان و نهاد است ولی مازوخیست علاقه به برقراری قرارداد دارد. سادیست بی تفاوت و آپاتیک است ولی مازوخیست سرد مزاج است. در مازوخیسم کسی که شکنجه می شود یک پسر نیست همان طوری که در قرارداد مازوخ دیده می شود برادر یا دوست هم نیست بلکه در واقع پدر است. در سادیسم کسی که شکنجه می شود پسر و زن هستند.

آیا رابطه بین رقابت نارسیسیستی منحرف و والایش یافته از دیدگاه تیچر تنها از زاویه روابط و اتحاد های نا خود آگاه خانوادگی (رابطه ادیپی بین پدر و مادر و فرزند) قابل بررسی است؟ اگر نه، تعاریفی که در جدا کردن مازوخیست و سادیست در بالا با تاثیر گرفتن از فروید و دلوز گفتیم در روانشناسی اجتماعی و نظریات توپوگرافی سوم پیچیدگی بیشتری می یابد. اینجاست که بدون کنار گذاشتن اهمیت تعبیر مسایل ادیپی در خانواده متوجه می شویم که در گروه و خانواده و زندگی زناشویی، مفهوم رقابت نارسیسیستی مدام وجود داشته و جنبه های سادیستی و مازوخیستی را در ارتباط با تکرار، درد و لذت نشان می دهد.

1. Venus im Pelz [Venus in Furs] (1870) [↑](#footnote-ref-1)
2. Gilles Deleuze (1925-1995) [↑](#footnote-ref-2)
3. Félix Guattari (1930-1992) [↑](#footnote-ref-3)
4. Capitalisme et schizophrénie [↑](#footnote-ref-4)
5. Eros [↑](#footnote-ref-5)
6. Thanatos [↑](#footnote-ref-6)
7. aggression [↑](#footnote-ref-7)
8. Desexualization [↑](#footnote-ref-8)
9. Resexualization [↑](#footnote-ref-9)
10. Sexualization [↑](#footnote-ref-10)
11. Erogenicity [↑](#footnote-ref-11)
12. Libidinal co-exitation [↑](#footnote-ref-12)
13. Obsessive neurosis [↑](#footnote-ref-13)
14. Detoxification [↑](#footnote-ref-14)
15. Pornography [↑](#footnote-ref-15)
16. Pornological [↑](#footnote-ref-16)
17. Narcissistic contract [↑](#footnote-ref-17)
18. Piera Aulagnier (1923-1990)

پیرا اولانیه روانکاو فرانسوی بین سالهای 1955 و 1961 تحت روانکاوی با ژک لکان بود. بعد ها کار های ارزنده ای درباره خشونت در روانکاوی و خشونت در تعبیر روانکاوی کرد. نظریات او مورد استفاده رنه کائس قرار گرفته اند.. [↑](#footnote-ref-18)
19. Narcissistic pact [↑](#footnote-ref-19)
20. René Kaës (1936-)

رنه کائس، روانکاو فرانسوی معاصر که افتخار این را داشتم که با او شخصا درباره نظریاتش صحبت کنم از مهم ترین نظریه پردازان روانکاوی گروه در دنیا می باشد. کار ارزنده وی تلاش برای ابداع یک فرا روانشناسی روانکاوانه برای ارتباط بین سوزه در گروه و نارسیسیسم است. اگرچه مانفردو تیچر شاگرد مستقیم انریکه پیچون-ریویر بود، رنه کائس که بسیار تحت تاثیر پیچون-ریویر بود به صورت غیر مستقیم به نظریات او علاقمند شد. به این ترتیب کائس و تیچر هر دو مسیری متفاوت ولی متاثر از یک اندیشه را دنبال کردند که در جهت روانشناسی اجتماعی و فرا روانشناسی روانکاوی گروه بود. [↑](#footnote-ref-20)
21. Unconscious alliance [↑](#footnote-ref-21)
22. این جنبه را می توان از یک سو درون-روانی intrapsychic و از طرف دیگر درون-سوژه ای intrasubjective در نظر گرفت. [↑](#footnote-ref-22)
23. این جنبه را بین-سوژگی یا بینادرونیت intersubjective می نامیم. استفاده از واژه «موضوع» به جای «سوژه» می تواند باعث ایجاد این مشکل شود که جنبه های اجتماعی سوژه در مفهوم موضوع نمی گنجد. به همین دلیل استفاده از واژه «بین-موضوعی» به جای بین-سوژگی را ناقص می دانم. [↑](#footnote-ref-23)
24. این جنبه را ترا-سوژگی یا ترا-درونیت transubjective می نامیم. این جنبه، رابطه قدرت، فرهنگ، تمدن و غیره را در گروه بر می گیرد. می توان بخشی از آن را در نظریه فروید در درون «آن» (اید) جای داد ولی باید قبول کرد که بخش دیگری از آن پویا و در حال تغییر بوده و به یک سوژه واحد محدود نیست. [↑](#footnote-ref-24)
25. Universal conflict [↑](#footnote-ref-25)
26. messianic hope [↑](#footnote-ref-26)